



۲۰۲۱/۰۱/۲۵

دوکتور محمد ظاهر عزیز

بحث فرهنگ

(بخش اول)

از بس به ساز و برگ دو رنگی نزاع ماست
یک سجده بر دو قبله هم از اختراع ماست
"بیدل"

الف: تعریف فرهنگ:

اگر فرهنگ را به مفهوم وسیع کلمه در نظر بگیریم، شامل کلیه جنبه های زندگی سیاسی، علمی، اجتماعی، فکری، دینی، هنری، اقتصادی و زیبایی شناسی یک ملت خواهد بود.

فرهنگ مختصر آکسفورد (۱۹۹۰)، فرهنگ را "رسوم، تمدن و دست آوردهای یک دوره معین یا یک ملت خاص" تعریف کرده است.

در گزارش کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه، که توسط یونسکو در سال ۱۹۹۴م به نشر رسید، فرهنگ را به مفهوم وسیعتر از "دست آوردهای فکری انسان" به کار می برد.

امروز در همه جوامع انسانها و موسسات بزرگ بین المللی مانند یونسکو بصورت قطع پذیرفته شده است که فرهنگ به تمامی تفکر، تخیل و افکارمان شکل می بخشد. فرهنگ هم در حال انتقال و تغییر و هم وسیله انتقال رفتار، کردار و همچنین منبع تحقیقات، تجدد، آفرینش، آزادی و بیداری فرصت های نو آوری است. فرهنگ برای اکثر گروه ها و جوامع، منبع انرژی، الهام و توانمندی و نیز دانش و پذیرش تنوع است. فرهنگ برای اکثر مردم موفقیت هنری و فکر به سطح بلند، توسعه علم و هنر و علوم انسانی و فلسفه را بخاطر می آورد و بیان نبوغ یک جامعه تلقی میشود.

فرهنگ به معنی کلی آن متضمن همه این ها و بسیاری چیزهای دیگری است که یک شخص به عنوان عضو از جامعه اکتساب میکند. یعنی همه عادات و استعداد هایی که از طریق عنعنه و یا تجربه آموخته شده اند، به شمول همه اشیای مادی که توسط مردم تولید میشود. فرهنگ را میتوان در آثار هنری و مطالعات علمی متجلی دید. در عین حال در آنچه می خوریم، در طرز لباسی که می پوشیم، در ماهیت و روش روابط ما با اعضای خانواده خود و یا سایر افراد جامعه، در امور وابسته به ارزشهایی که جامعه برای خود تعیین نموده، در نظام و روش تعلیم و تربیه و آنچه را می آموزیم، در طرز دید و آرا خود به خوب و بد، در نوع خانه هایی که می سازیم، در آروز ها و توقعاتی که از آینده داریم و بالاخره در طرز دید خود به هموطنان، همسایگان و بیگانگان. در همه اینها تجلیات فرهنگ جا داشته، نهفته است. پذیرش تعریف وسیعتر از فرهنگ و نقش آن در حیات امروز و فردا:

کنفرانس بزرگی که در سطح بین المللی در سال ۱۹۷۰م در مکسیکو منعقد گردیده بود، این واقعیت را پذیرفت که فرهنگ از زندگی امروزه و فردای مردم جدایی ناپذیر است و همچنان فرهنگ علمی، فنی، اطلاعاتی و اقتصادی واقعیتی است که لاجرم باید آنرا به حساب آورد. علاوه بر این خصوصیات وسیع و همه جانبه مفاهیم توسعه فرهنگی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و نقش فرهنگ در توسعه مفاهیم حقوق، نیز مورد تأکید قرار گرفت. ضمناً جوامع جهانی پذیرفته اند که سرمایه گذاری های فرهنگی حاصل خوب دراز مدت دارند و از جمله عوامل موفقیت رشد و انکشاف عمومی در هر جامعه به شمار میروند.

با آنکه زبان سنگ بنای اصلی فرهنگ یک ملت است و وسیله ای است که توسط آن نظام معنوی و فرهنگی و یا شخصیت انسانی رشد می کند، فرهنگ تنها به داشتن و یا دسترسی به آثار هنری، زبان و ادبیات محدود نمی شود، بلکه در عین حال اکتساب تنوع دانش و اقتضای روشی از زندگی و ضرورت به ارتباط با دیگران و قبول تحسین روش های زندگی دیگران، راهم در بر میگیرد.

فرهنگ عرصه ای نیست که بتوان آنرا به تصرف یا تملک در آورد، بلکه شیوه رفتار کردن با خود، با هموعان، هم در جامعه خود و هم در جوامع دور تر و همچنان روش رفتار کردن با طبیعت است. فرهنگ فقط قلمروی نیست که در خور دموکراتیزه کردن است، بلکه خود به دموکراسی ای بدل شده است که باید بحرکت در آورده شود، اجزای مهم آن حفظ گردد و ارتقاء داده شود تا نسل های بعدی در پرتو آن زندگی سودمند تری داشته باشند.

بنابراین، فرهنگ عنصری است شامل همه کردار ها و عکس العمل فرد و محیط اطراف او با مسائل و حوادث در زندگی او و گروه های اجتماعی، یعنی مجموعه روشها و شرایط زیست یک جامعه که بر اساس تعمیر و بنیاد مشترکی از سنت ها و دانشها و نیز اشکال مختلف بیان و حقوق فرد در درون جامعه، به هم پیوند خورده است.

ب: حقوق فرهنگی و رابطه فرهنگ با انکشاف اقتصادی و اجتماعی:

جوامع بین المللی در داخل دستگاه ملل متحد و بیرون از سازمانهای وابسته به ملل متحد پذیرفته اند که هیچ کردار، روش و برنامه های انکشافی بیرونی و وارداتی را نمی توان در کشوری در معرض تطبیق و عمل قرار داد مگر آنکه با خصوصیات و ضرورت های محلی و ملی آنکشور هماهنگی داشته باشد. اساساً هیچ برنامه یی را نمی توان تحمیل کرد. حقوق فرهنگی، توسعه فرهنگی و نقش فرهنگ در توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رابطه جدا ناشدنی دارند، چنانچه هدف اصلی دهه جهانی توسعه فرهنگی (۱۹۹۷-۱۹۸۸م) بر انگیختن آگاهی نسبت به اهمیت بنیادی فرهنگ در حیات بشریت و جوامع و ارتباط متقابل ثمر بخشی است که فرهنگ و توسعه را بیک دیگر پیوند میدهد.

قبل از دهه جهانی توسعه فرهنگی درکنفرانس بزرگ بین المللی که در جاکارتا، اندونیزیا در سال ۱۹۷۳م منعقد شده بود اعلام کردند که " هرگاه توسعه صرف بر یک مفهوم اقتصادی تکیه کند، بر تفاوتها و بحرانهای اجتماعی دامن خواهد زد و پیامد چنین وضعی ایجاد اختلال در ساختار ملی است. توسعه فرهنگی به عنوان وسائل کوشش و جد و جهد متداوم نظامهای جدید ارزشی و وسیله تشویق و آگاهی اجتماعی، میتواند وسیله آزاد سازی و پایان دادن به جدایی بین عنعنه و تجدد، شهر و دهات باشد. "

درکنفرانس کشورهای آفریقایی در آکرا در سال ۱۹۷۵م که سیاستهای فرهنگی ممالک آفریقایی را مورد بحث قرار دادند، بر تفاوت نظامهای ارزشی و لزوم توجه به آنها را در طرحهای توسعه با این الفاظ تأکید نمودند. " تعمیم فرهنگ به شیوه های تفکر و اقدام و دیدگاه جوامع نسبت به حال و آینده، گویایی آن است که انسان هم وسیله و هم هدف نهایی توسعه محسوب می شود، و گسترش مفهوم فرهنگ، و پذیرش توسعه فرهنگی به عنوان وسیله توسعه عمومی، راه رسیدن به

اهداف نهایی توسعه را آسان و میسر می سازد. "ضمناً در بیانیه آکرا خاطر نشان شده است که هدف توسعه یا باز سازی حیات اجتماعی و اقتصادی باید بهبود و بلند رفتن احوال فرد از طریق حفظ تعادل ارزشها باشد".

اکثر جوامع جهانی که با انتخاب حیات و تمدن نو از طریق توسعه و همچنان حفظ ارزشهای خود روبرو هستند، پذیرفته اند که خواهان توسعه هستند اما بر حفظ شخصیت خود نیز تأکید دارند چونکه انتخاب چنین شیوه ای به معنای گام نهادن در تاریخ با سری بلند و قلب امیدوار و آمادگی مقابله با مشکلاتی هستند که به سادگی قابل رفع نیستند. این گفته آرزوی نگهداشت شخصیت و ارزشهای فرهنگی را در یک جامعه و یا توسط جامعه تبارز می دهد. به هر حال تا زمانی که مسائل توسعه از مسائل فرهنگ جدا باشد، ناسازگاری وجود خواهد داشت.

بحران پولی و اقتصادی جهانی که فهرست نتایج آن طولانی است (بیکاری، بحران پولی، افزایش فقر در تمامی کشورها، اعم از صنعتی، درحال انکشاف و فقیر) که بصورت قطع در وطن ما نیز تأثیرات عمیق دارد و ادامه خواهد داشت، گویای فاصله و شکافی است که بین پیشنهاد های سیاسی و اقدامات عملی وجود دارد. بنابراین نا معقول پنداشته میشود اگر فرهنگ و سهمگیری مردم با داشت های فرهنگی متفاوت و متنوع محلی و همچنان برداشت های محیط زیست، در برنامه های انکشافی و بازسازی کشور ما جایگاه شایسته خود را اشغال نکند. باید گفت که از سالهای ۲۰۰۲ تا حال، ابعاد فرهنگی توسعه در کشور ما در حاشیه قرار دارد و یا اینکه در مراحل بازسازی افغانستان از ابعاد فرهنگی کمتر استفاده شده و یا گاهی بکار نرفته اند.

ج: تحول، تجدد، و ارتقاء مظاهر و اجزای فرهنگ:

از زمانی که انسانها حالت و شخصیت انسانی را در افریقا و نقاط دیگر جهان کسب کرده اند، برای بقای خود همیشه در تجسس حیات بهتر در محیط زیست خود از طریق کسب دانش نو و پیچیده بودند. در طول میلیونها سال و دوره های مختلف حیات بشری، به کمک و در سایه انقلاب فکری عظیم بشری و تحولات جسمی، تحول اجتماعی و کسب دانش در جهت استفاده بیشتر از محیط زیست، انسانها را قادر ساخت که تا درجه فرهنگی امروزی را، اما در تنوع فرهنگی و هنوز در حال تجدد، تحول و غنی شدن، خلق نموده بوجود بیاورند. ضمناً انسانها در هر محیط اجتماعی وابسته به خود، شخصیت فرهنگی خود را متکی به میراث فرهنگی آن اجتماع می دانند و در حفظ ارزشهای فرهنگی که خود خلق کرده اند، بعضاً تا سرحد مبارزه می نمایند.

در طول تاریخ حیات بشریت، انسانها به منظور یافتن معشیت بهتر و یا تسخیر زمین ها، جوامع و فرهنگ های دیگر، و همچنان به منظور تبادل کالاها، همیشه از جایی به جای دیگر در حرکت بودند. با آنکه این حرکات و سفرها همیشه صلح آمیز نبودند، در کسب و تبادل افکار و دانش و یاد گیری های تکنیکی تمامی اجتماعات انسانی نقش بزرگ بجا گذاشت.

از سیر تاریخ خیلی دور بشریت می گذریم و خود را به قرون وسطی می رسانیم و با ارائه چند مثال مطالعه می نمایم که به چه شکلی افکار، دانش و داشت های فکری انسانها از یک محل به محل دیگری انتقال نمود و اسباب انقلاب فکری، فلسفی و صنعتی را در اجتماع دیگری بوجود آورد و در نهایت در غنای فرهنگی محل دیگر کمک نمود.

تأثیر مفکرین و بزرگان دانش همچون ابن سینای بلخی، فارابی و ابن رشد بر ارتقای فرهنگ اروپا به همان اندازه عظیم است که تأثیر افلاطون و ارسطو. در قرن دوازدهم م، جهان مسیحی دریافت که عهد و زمانهای گذشته از مجموعه علمی بر خوردار بوده که یا از دست رفته یا به روش غیر مستقیم و نا کامل شناخته شده است. این مجموعه علمی عبارت بود از یک نظام غنی و کامل از دانش ها، تقسیم بندی علوم، جدولی ارزشنه های علمی، تقسیم بندی رشته های علمی و

درجه بندی رشته ها. باید با حقانیت گفت و امروز غربی ها این حقیقت را می پذیرند که زمانی غرب به این مجموعه علمی ذکر شده پی بردند که فهرست علوم **فارابی** به لاتین ترجمه شد.

پس جهان مسیحی به کمک فارابی، نخستین راهنما و اولین سازمان علم تمامی دانش های اواخر عهد قدیم یعنی قبل از قرن دوازدهم را یافت، مجموعه ای که قبلاً گرد آوری شده بودند. سپس جهان غرب وارد جزئیات هریک از این علوم **انتقال یافته** شد، از ستاره شناسی گرفته تا روان شناسی، زیست شناسی، گیاه شناسی، هوا شناسی و در نهایت متافزیک و برای هریک از این رشته ها متن عربی یافت.

در فاصله میان پایان قرن دوازدهم و مابین قرن سیزدهم، جهان غرب لاتین به کمک دو موج بزرگ ترجمه مفاهیم عالی علمی عربی - اسلامی با سواد شد، و این مجموعه ها بنیان اصلی رویه علمی پوهنتون های بعدی را در غرب لاتین در پی داشت. پوهنتون ها قرون وسطی اروپا که در ابتدای قرن سیزدهم شکل گرفت به نوعی بنیادی، طرح ریزی دانشی بود که فارابی آنرا فراهم آورده بود. مجموعه دانش عرب که ترجمه شده و به جهان غرب انتقال یافته بود، پایه و بنیان علمی پوهنتون های اروپایی را و در واقعیت برنامه های درسی و متون و محتوای این برنامه ها را شکل داد.

پس دانش ها و روش علوم عرب - مسلمان پایه و اساس نهادی را به غرب لاتین ارزانی داشت که امکان پیشرفت و برتری روز افزون بر مابقی جهان را به آن داد. بنابراین، تأثیر دانش های عرب - مسلمان بسیار گرانبها و ارزشمند بوده است، تأثیری که صرفاً به پیشرفت در این و یا آن رشته از دانش موجود و یا در حال شک گیری خلاصه نمی شود، بلکه بخود واقعیت علمی و دستگاه های اساسی علمی داده است که از دل نظام علمی عرب - مسلمان سر برآورده است.

من وضعیت بحث سیاسی نا معقول و بی بند و بار فعلی را در باره اسلام و جهان عرب در ایالات متحده امریکا و اروپا که به منظور بهره برداری سیاسی انتخاباتی و از طریق تخریش اذهان عامه علیه فرهنگ و تمدن اسلامی به راه انداخته شده، تقبیح می نمایم و آنرا اسفبار می دانم. من میدانم که هر نوع بد گویی ویا تحقیر از فرهنگ و یا اجزای مهم فرهنگ یک جامعه عظیم بشریت، خشونت بار آرد و چونکه من خشونت را بصورت قطع تقبیح می نمایم، اسباب و روش تعقیب چنین سیاست پوچ و بی بنیاد را، در دایره اخلاق و فرهنگ انسانیت حساب نمی کنم. به هر صورت این موضوع را با ذکر چند کلمه خلاصه می کنم و برای آینده می گذارم.

همه دانشمندانی که مطالعه وسیع از فرهنگ ها و بر تغییر، تحول و تنوع فرهنگی انسانها در جوامع مختلف عقیدت دارند، حکم می نمایند که افکار و اندیشه های انسانها همیشه از جایی به جای دیگری در حال سفر اند. اسباب اصلی سفر افکار، دانش و دیگر داشت های فرهنگی یک جامعه به جامعه دیگری که در تحول و یا غنی شدن فرهنگ نقش اصلی دارند همیشه در مسیر تاجران، جنگجویان یا مبلغین مذهبی سفر کرده اند.

اگر با روش بسیار کلی افکار را تولید شده ای ذهن یک انسان به حساب آوریم که ذهن یک انسان دیگر می تواند آن را تصاحب کند، تصدیق می کنیم که افکار کاری جز سفر ندارند. اینکه در کالیفرنیا پیروان ادیان مختلف وجود دارند یا در چین کشفیات جدید تکنالوجی امریکا را مطالعه، تدریس و استفاده می نمایند و یا در استرالیا خواستهای سیاسی امریکای لاتین را به بحث می گذارند، هیچ یک مایه تعجب نیست، مثل این که استفاده از تلویزیونهای ساخت جاپان و کوریای جنوبی یا پوشیدن لباس هندی و پوستین افغانی در اروپا تعجب آور نبود و نیست. امروز در جیب ملیونها انسان، اتباع افغانستان، مصر، فرانسه، برازیل و یا نایجیریا، تلفون ساخت امریکا، چین، جاپان و یا فنلند وجود دارد که هم در اطلاع

رسانی و هم در تغییر مظاهر فرهنگی آن شخص کمک نموده مؤثر است یعنی تأثیر یک اثر مادی و تکنیکی بر حیات انسانی که بسیار دور از محل ساخت تلفون (جیبی) پورتبل، زندگی میکند.

افکار انسانها برای غلبه بر زمان و مکان می بایست تداوم داشته باشد و حرکت کند، باید در حافظه ذخیره شود و انتقال یابد. البته اندیشه و افکار در طول سفر و انتقال از جایی به جایی تغییر می کند. آیا این حرکت و انتقال از طریق اینترنت که در کمتر از یک ثانیه انجام می گیرد و یا مانند عقائد دینی که چندین قرن را در بر می گیرد، اما آنچه معلوم و قابل فهم است اینست که در حرکت و تغییر است.

افکار هم وارد و هم صادر می شوند. محل تقاطع افکار در طول تاریخ بشریت بیشتر کاروان سرای های تجاری، زیارتگاه ها، مکان ها و محلات تعلیمی و در دنیای مدرن امروز مراکز و محافل بین المللی نیز بوده اند. گاهی خواست یک پادشاه یا خلیفه و یا دستگاه سیاسی پر قدرت و همچنان منابع تعلیمی و پول، استعداد ها و محققین صاحب دانش و نادر را در طول تاریخ جلب کرده و هنوز هم جلب می نمایند. در وطن ما، در دوره سلطنت محمود غزنوی و دیگر شاهان غزنوی، با تجمع صدها شاعر و فیلسوف، غزنه به کانون ادب و حکمت و فرهنگ اسلامی ارتقاء نمود. در تاریخ، کسانی که به طرف کتابخانه اسکندریه یا (خانه حکمت) در بغداد یا دربار مسلمانان قرطبه در اسپانیا (-۷۵۶م) یا دربار راجر دوم در سیسیل (۱۱۰۳-۱۸۱۶م) می آمدند، دیگر جستجوگران دانش نبودند بلکه حاملان اندیشه ها و افکار، فیلسوفان، طبیبان، ستاره شناسان و مترجمانی بودند که در این جاها و یا دربار ها امنیت مادی و انگیزه فکری می یافتند.

ترویج قصدی یا انتشار اتفاقی، گسترش یا جاذبه سفر های آرام از جایی به جایی دیگر یا اتفاقات تاریخی، استمرار جغرافیایی و یا اتفاقات حاصل از بروز جنگ، جاذبه چهار راههای هزار ساله تمدن یا کشف راه جدید مانند راه ابریشم که تمدنها را از جاپان و چین تا اروپا از راه زمین و دریا وصل کرد و مردمان کشور ما، افغانستان نیز از آن بهره مادی و فرهنگی برد، این اتفاقات مجموعه ای پیچیدگی حیات انسانها را گواهی میدهند، مجموعه از سد های مادی و ذهنی، از خطوط مکان شناسی و از ستراتیژی انسانی که نتیجه نهایی اش آن است که آیا یک فکر و اندیشه امکان سفر در مکان و زمان را یافته است یا نه؟ و آیا متنی که در مکان و فرهنگی خاص نوشته شده، بر گوشه دیگری از قاره زمین تأثیر داشته است یا نه؟ برای درک این که ما از کجا آمده ایم، لازم است جاده های هزار ساله را از نو پیمود. اما برای درک این که ما کجا می رویم، من جواب ندارم، باید صبر کرد.

اتفاقات دیگر نشان می دهد که در اواخر قرن گذشته، بیشتر مردم جهان، چنانچه هنوز هم در بسیاری کشور های عقب مانده معمول است، در دهات زندگی می کردند و احتمالاً در طول زندگی خود هرگز با بیگانه ای متعلق به فرهنگ دور دست برخوردی نداشته اند. اکنون در شروع قرن بیست و یک، بیشتر مردم هر روز با اشخاصی از فرهنگ های دیگر در تماس قرار می گیرند. تصاویر فرهنگ های دیگر، صفحه های تلویزیون و پرده های سینما را پر کرده و در محل کار، جاده ها و بازار ها به خصوص در شهرها، مردم پیوسته با تاجران، مهاجران، مسافران و پناهندگان برخورد می کنند. لذا ملاحظه می گردد که طی حدود یک قرن، تماسهای فرهنگی در سراسر جهان به طور چشمگیری فزونی گرفته است.

فرهنگ به عنوان یک قدرت صاحب نفوذ پیوستگی تکامل یافته است که در آن فرهنگ های خاص یا جنبه های خاصی از فرهنگ ها در زمانهای مختلف درهم آمیخته یا از هم متمایز شده اند. در جریان تکامل طولانی، بسیاری از فرهنگ ها برای "بیگانگان" اصطلاحات و قواعد رفتار متفاوتی در مورد چگونگی برخورد با آنها بوجود آورده اند. اما امروز

با همسایه هایی مثلاً در یک تعمیر بیست طبقه، که هریک زبانهای متفاوت و ادیان مختلفی دارند و اطفال شان در یک مکتب، مصروف تعلیم اند، یا وقتی که داد و ستد میان شرکای چند فرهنگی پیوسته جریان دارد، قواعد سنتی برای رفتار با "دیگران" از بین می رود و ایجاد قواعد تازه ضروری می شود.

باید گفت که تماس و مبادله های فرهنگی همواره هماهنگ و عادلانه نبوده است. مسلم است که تفاوت هایی در قدرت، در سطح محلی یا جهانی، وجود دارد و ما در جهان قطب های چند گانه به سر می بریم. مبادله فرهنگی، در تقابل با جریانی یکطرفه، وجود دارد، هر چند که نتیجه تأثیر و نفوذ در یک دیگر بعضاً ممکن است نابرابر باشد. عنصر جهانی شدن فرهنگ در هر محل موجود است، اما هر محلی تأثیر های جهانی را به روش های متفاوتی جذب می کند و گاهی در مقابل آن خیلی مقاومت می نماید.

بر علاوه، افراد و جوامع ممکن است در مورد هویت فرهنگی محلی خود فرصت انتخاب داشته باشند، هر چند که سرحدات و حدود انتخاب شان در قید گروه های بزرگتری قرار دارد و این امر وفاداری شانرا به فرهنگ محلی و یا انتخاب شان از فرهنگ دیگری را تعیین میکند. هویت های فرهنگی اکنون با بسیاری از موجودیت های زبانی، مذهبی، جغرافیایی و سیاسی تداخل دارد. در جهان امروز با قوت عظیم اطلاعات و تکنالوجی نو که به سرعت در حال نو آوری است و اجتماعات خورد و بزرگ را تسخیر کرده، نه تنها خانه و محیط زندگی ما را بلکه افراد را در هر محلی که باشند، این همه در حفظ هویت فرهنگی مشکل بزرگی را بوجود آورده است.

همه خوانندگان محترم این نوشته ذوات با سواد و صاحب دانش هستند. آنها خوب میدانند که فرهنگ ها در همه کشور های جهان و جوامع انسانی حتی در میان بومیان جنگل های آمازون در حال تغییر و تحول قابل ملاحظه استند و با تماس با دیگر فرهنگها متأثر می شوند. کشور ما از این کیفیت بدور نیست مگر این که خود را در کوچه حسن چپ بزنیم. قبول بفرمایند که (تا وقتی ما بکس خود را تنظیم کنیم، کاروان از پیشروی چشمان ما می گذرد).

با اجازه خوانندگان گرامی، با ارتباط مبحث تحول فرهنگی، من میخواهم خود را در قالب سیر تحول فرهنگی در حیات خودم، مثال بیاورم: من مرد کلان سال هستم که در قریه ای بنام رامک ولایت غزنی متولد شده ام. مرحومان، پدر و مادرم هریک دارای فرهنگ غنی محلی، با دیانت و نیمه با سواد بودند. قریه رامک در بیست کیلومتری شرق شهر غزنی و در سی و پنج کیلومتری غرب شهر گردیز موقعیت جغرافیایی دارد. به صورت مجموع مردم رامک، دارای فرهنگ سنتی و ابسته به مردمان ناحیه ای شرق و جنوب ولایت غزنی که متشکل از مردمان فارسی- دری و پشتو زبانان اند تشکیل شده و به فرهنگ محلی خود، خانواده، قریه و ناحیه ای خود وابستگی خاصی دارند. مردم رامک فارسی- دری زبان هستند که بالهجه خاص مردمان تاجیک ولایت غزنی و با استفاده از بعضی لغات و کلماتی که در زبان فارسی- دری کابلی معمول نیست گپ می زنند. با زبان پشتو مهارت خوب دارند. مردم رامک مانند پشتو زبانهای شلگر و مقر غزنی سنی مذهب اند. من در اینجا بعضی از مظاهر زبانی مردم قریه ای رامک را معرفی می نمایم و سوال می نمایم که خوانندگان محترمی که با لهجه و کلمات زبان تاجیکان غزنی آشنایی ندارند، معنی جملات زیر را میدانند؟ باید گفت که تعداد زیاد کلمات که امروز از طرف مردم استفاده می شوند، در اشعار شعرای بزرگ غزنی مانند حکیم سنائی منعکس گردیده اند. توجه فرمائید:

(او اسد، بخچی روی ته پس کدی و کد مه ایت نمکونی؟ دونی تو تا شیغیک پایت کشالک شده، نزدیک اس به زمین بفته. امروز اته ته دیدوم که بروتاش خوب چیغت بود، مثلی که اسپیده ریز خورده بود. از او پرسیدم که چه موکونی آکی؟ گفت میروم که تیرمی بیروم. به اتت گفتم که دیشو یک کمی جیرغات بخچی اغی که خانه ما آمده بود و کورجی

و لخرجه پخته کده بودیم از خاله کته خواستیم، اما خاله کته یک قورت هم بخچی ما نداد. اتت گفت که سبا اگه پیرکی جور کدید، جیرغات پیدا میشه.)

ترجمه به لهجه و فارسی- دری کابلی: اکثر مردم رامک خانم خود را بنام پسر کلان و یا دختر خود صدا می میزند. اسد، نام پسر مردی است که با خانمش گپ میزند و میگوید: چرا رویت را گشتانده و با من گپ نمی زنی؟ ببین که چادرت تا بوجولک پایت دراز شده و نزدیک است به زمین افتد. امروز پدرت را دیدم که بروتهایش خیلی چرب بود، بخایلم تخم مرغ روغن دار خورده بود. از او پرسیدم که چه میکنی ماما؟ او گفت می روم که زردک بیاورم. به پدرت گفتم که دیشب اندکی ماست از خاله ام برای خواهر کلانم که خانه ما آمده بود و آشک و آش پخته بودیم طلب کردیم، اما خاله کلانم اندک ماست هم برای ما نداد. پدرت گفت که اگر فردا بولانی درست کردید، ماست پیدا می شود.

این مطلب را از دوجهت ذکر نمودم یکی اینکه در کشور ما تنوع و غنای فرهنگی عظیمی وجود دارد که در عناوین بعدی ذکر خواهد شد، و دوم اینکه متأسفانه من دیگر نه به آن لهجه شریں رامکی گپ نمی زنم و نه آن کلمات را بکار می برم چراکه تحول عظیمی در ظواهر فرهنگی به شمول زبان مادری من، بوقوع پیوسته و من تحت تأثیر لهجه و استفاده از لغات فارسی- دری کابل قرار گرفته ام چرا؟

من سیزده ساله بودم که در سال ۱۳۳۲ شمسی جهت کسب تعلیمات بیشتر به لیسه دارالمعلمین در کابل شامل شدم. من با چهار همصنف خود که از مکتب ابتدائیه رامک فارغ شده بودیم، کابل آمدیم. به سر خود تقه (کلاه) داشتم و کورته و ایزار (پیراهن و تنبان) پوشیده بودم. مارا به اداره دارالمعلمین معرفی کردند و بیک اطاقی که در آن بیش از بیست پسری که از بدخشان، هرات، قندهار، وردک، بامیان، دایکوندی، میمنه، تخار، خوست، فراه، لغمان و ننگرهار و دیگر ولایات کشور آمده بودند، یکجا شدیم. به هر دو شاگرد یک چپرکت که دو طبقه داشت تشخیص داده بودند. شب اول، برای اولین بار در طول سیزده سال زندگی ام، به طبقه دوم چپرکت خوابیدم و تا صبح خوابم نبرد. ساعت هفت بجه صبح فردا بما هدایت دادند که به نزدیک اطاق طعام منظم لین بگیرییم. زمانی که به اطاق طعام رفتیم، دیدم که اطاق پر از میز های سنگ مرمر بود، متوجه شدم که شاگردانی که قبلاً آمده بودند هشت نفر در اطراف میز بر چوکی های چوبی نشسته اند و چای و نان می خورند. این تجربه ای دوم بود که باید به سر میز با گیللاس میسی چای بخوریم. گیللاسی که هم لبها و هم زبان را می سوختاند زیرا چای خیلی سرخ (گرم) بود.

من غذای مکتب را در ماه های اول دوست نداشتم زیرا هر چاشت و شام برای ما چلو و قورمه کچالو و یا سبزی میدادند. ما در رامک بسیار برنج نمی خوردیم بجز سال یک بار یا دو بار که مادر مرحومه من به مناسبت روزهای مذهبی شوله زرد درست میکرد. بچه ها که همه اطراف می بودند، در هنگام غذا خوردن مشکلات جدی داشتند، ما را مجبور می ساختند که با پنجه و کارد غذا بخوریم.

من به مدت سه ماه با تقه و کورته و ایزار به صنف می رفتم، تا اینکه متوجه شدم که بدون کلاه نیز به صنف رفته می توانم. به عبارت دیگر اندکی عصری شدم. بعد از شش ماه برای ما دریشی، بوت و پیراهن دادند، حالا دیگر خیلی عصری شده بودیم.

خلاصه اینکه بعد از فراغت از لیسه دارالمعلمین تحصیلات عالیتر را در رشته های تاریخ و جغرافیه، تعلیم و تربیه و علوم سیاسی و روابط بین المللی در کابل، نیویارک و پاریس تکمیل نمودم و به اصطلاح کابل، کاملاً عصری شدم. من دیگر تقه نمی پوشم، شپو می پوشم. کورته و ایزار نمی پوشم. دریشی ساخت فرانسه، پراهن ساخت امریکا یا ملیزیا، بوت اسپانوی، نکتایی چینایی و شپوی ساخت انگلستان را دوست دارم. در مدت اجرای وظیفه رسمی از سویدن تا

افریقای جنوبی، از جاپان تا کلیفورنیا و از استرالیا تا ارجنتاین در بیشتر از هشتاد کشور سفر کردم و در تماس با مردمان جهان با فرهنگ های زیادی در تماس شدم. از ارزشهای فرهنگی شان یاد گرفتیم و به آنها احترام خاص دارم. با غذا های زیاد، روشهای حیات مردمان جهان، ادیان مختلف و طرز تفکر شان آشنایی حاصل کردم. حالا میدانم که تنوع فرهنگی در هر اجتماع و در هر کشور شایسته ترین تحفه ای است که خداوند به بشریت ارزانی نموده و در سیر تاریخ بشریت تحول نموده در غنمندی آن افزودی به عمل آمده است. اما، امروز در تحول سریعتر از قبل قرار دارند. تکنالوجی امروز که آنها در حالت تحول و نوآوری روزانه است حتی در تغیر و یا یکجا کردن چندین نوع غذا نقش دارد. به اصطلاح وطن، مزه دهن ما را تغییر داده اند. باید به هموطنان اطمینان دهم که من و خانواده من به مجموع ارزشهای فرهنگی مردم افغانستان وابستگی خاص داریم. مثال، سه نواسه قشنگ من که در فرانسه تولد شده اند و هنوز به افغانستان نرفته اند، مانند بلبل به زبانهای فارسی- دری و پشتو گپ می زنند.

پایان بخش اول ...

ادامه دارد



برای مطالب دیگر دکتر داکتر دکتور محمد ظاهر عزیز، اینجا کلیک

